

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مقاله چهارم از کتاب دستور الحساب جلالی از تصنیف
عمر عبد العزیز در ذکر مسائل متفرقه و آن چهارده باب است

باب ۱ در جمع و خرج و عقود
باب ۲ در خوابار
باب ۳ در صدقه
باب ۴ در زنی که رشوه گرفته باشد
باب ۵ در عشر و باج گرفتن
باب ۶ در حوض و سواقی
باب ۷ در سر بریدن و قطع طریق
باب ۸ در عصیر
باب ۹ در ساختن آرد و خشتهای کیل
باب ۱۰ در آنکه جمعی لشکر برادر و هند و غنیمت باز آورند
باب ۱۱ در نقب و ریسمان آب و رستم
باب ۱۲ در جامی که از زر و نقره و دیگر اجناس ساخته اند
باب ۱۳ در شهری که حصار آن بسازند
باب ۱۴ در تلاقی

باب اول

باب اول در جمع و ضرب و تضعیف و غیر
وان سه فصل است فصل اول در جمع عقود اگر کسی
خواهد که از یکی تا ده بر نظم طبیعی جمع کنند و بداند که چند است
طریق آن باشد که یکرا بر ده افزاید یازده شود وآنرا اگر
خواهد در نصف ده ضرب کند پنجاه و پنج آید و اگر خواهد
ده را در نصف آن ضرب کند هم پنجاه و پنج آید جواب بود.
فصل دوم اگر کسی خواهد که از یکی تا ده در یکدیگر ضرب
کند چنانکه یکدرم در یکدرم و دو درم در دو درم و
سه درم در سه درم بر توالی آن تا ده درم و بداند که
حاصل چند است همچنان یکرا بر ده افزاید یازده گردد
وآنرا در ده ضرب کند صد و ده شود نگاه دارد پس ثلث
ده را سه درم و دو دانگست بستانند و سدس ده نیز
بر آن افزاید سه درم و نیم گردد وآنرا در صد و ده ضرب

بدان عدد آید حاصل ضرب بود وجواب
باشد و اگر خواهد بعد از آن که یک در ده افزوده و ضرب
کرده و صد و ده از آن حاصل شده آن یک را از ده نقصان
کند به باشد آنرا در ثلث ده ضرب کند سی گردد نصف
ده بر آن افزاید سی و پنج شود آنرا در یازده ضرب کند
همان حاصل آید که اول آمد
در تضعیف عقود اگر کسی خواهد که از یک تا ده مضاعف
کند و بداند که چند است چنانکه یک درم و دو درم و چهار
درم و هشت درم و همچنین تا ده مضاعف می‌کند و بر ما
قبل می‌افزاید طریق آن باشد که از یکی تا ده هیچ جمع کند سی و
یک گرد پس یکی را بر آن افزاید سی و دو شود آنرا
در مثل خود ضرب کند این عدد آید یکی را
که اول بدان افزوده از وی بیندازد این عدد
بماند

بماند حاصل التضعیف بود و جواب شد و مجموع
قیاس باید کرد والله اعلم بالصواب

در حفر آبا روان دو فصل است
اگر کسی گوید که با یکی شرط کرده‌ام که ده گز جاه بر کند ده درم
باجرت بستاند اکنون یک گز بر کنده است اجرت
آن چند باشد طریق آن باشد که از یکی تا ده که عمق
چاه است بر توالی جمع کند چنانکه در باب جمع عدد آمده
است و آن پنجاه و پنج بود این جزو مقسوم علیه باشد
و اگر عمق چاه بیش بود چند آنکه باشد اگر بیست بود و
اگر سی بود و اگر بیشتر همین عمل کند و حاصل را مقسوم
علیه سازد و از بهر آن عمل چنین می باید کرد که اجرت
ذراع اول یک جزو است و از آن سوم سه جزو و همچنین
تا ذراع آخر که آن ده است ده جزو است اجرت دارد

را نه اجرت هر ذراعی بمنزلت آن عدد ذراع بود پس از
بهر اجرت یک گز را در ده درم که اجرت است ضرب
کند ده بود و بر شش پاره و نیم که اجزا است قسمت کند یک
جزو بود از جمله شش پاره و نیم جزو که آن واحدی باشد
اگر کسی گوید که چون شرط بکردم آن
شخص از من سه درم سلف بستد اکنون او را بدین چند
گز بر باید کند طریق آن باشد که آن سه را در شش پاره و نیم
که مقوم علیه است ضرب کند عدد و شش و نیم بود آنرا
بر ده که اجرت است قسمت کنی شانزده جزو و نصفی
برسد و آن نیم ذراع و ربع بود از هر آنکه اجزا اول
از یکی تا نیم جمع کند پانزده باشد آن نیم ذراع بود و آن
یک و نصف که مانده است از شش جزو که عدد منزلت
ششم است البعی بود
در صدقه و آن

دو نصف

دو فصل است شخصی میگوید که بازرگانی
مالی مجهولی داشت و بهر یکدرم یکدرم سود کرد و از آن
ده درم بصدقه داد پس یکبار دیگر بهر یکدرم یکدرم
سود کرد و از آن ده درم بصدقه داد پس در کرت
سیم بهر یکدرم یکدرم سود کرد و ده درم بصدقه
داد باوی هیچ نماند رأس المال او چند بوده باشد
چون صدقه او مثل وی است آنرا بدو طریق عمل توان
کرد طریق اول طریق تنصیف است و آن چنانست که ده
را بر مقدار اضعاف تنصیف کند و درین مثال سه بار
تنصیف می باید کرد از بهر آنکه سه کرت تضعیف کرده
است و صدقه داده پس چون اورا تنصیف کند
پنج آید و چون پنج را تنصیف کنند دو و نیم آید و
چون دو و نیم را تنصیف کنند یک و ربعی آید یک و

ربع را از ده نقصان کند هشت و سه ربع بماند راس
المال بود و اگر مرات اضعف بیش از سه بار شد آن
یک و ربع را بر قدر تضعیف تضعیف کند آنچه باقی
آید از ده نقصان کند آنچه بماند راس المال بود
طریق دویم طریق تضعیف است و آن چنان بود
و درین طریقه اگر صدقه مت وی بود و اگر مختلف
درست آید و آن چنان است که ده را که اول صدقه
کرد نشست بنه و مضاعف کند بیست شود و آن ده را
که در کرت دوم بصدقه داد بر آن افزاید سی گردد
پس سی را مضاعف کند شصت شود پس آن ده را
که در کرت سیم صدقه کرد بر آن افزاید هفتاد آید
محفوظ دارد بعد از آن یکی را همیشه نشست بنهد و سه
بار که مقدار کرات ربح و صدقه است مضاعف
کند

که هشت کرد آنکه هفتاد بر هشت بر
همان هشت بود و سه ربع بیرون آید راس المال
و اسرا علم و اگر گویند که آنکس که مال مجهول داشت
بهر یکدرم یکدرم سود کرده و ده درم صدقه داد
پس از آن بهر یکدرم یکدرم سود کرد و بیست درم
صدقه داد پس از آن بهر یکدرم یکدرم سود کرد
و بیست درم صدقه داد پس از آن بهر یکدرم یکدرم
سود کرد و سی درم صدقه داد و باوی چیزی نماند
راس المال او چند بوده باشد آن بود
که همچنان ده اول را ضعف کنند بیست شود
پس آن بیست را که کرت دوم صدقه داد با ضم
آن بر و چهل بود آنرا ضعف کنند هشتاد گردد
بعد از آن آن سی را که در کرت سیوم صدقه داد

آن بر صد و ده شود محفوظ دارد پس
آن الست بند و سه کرت مضاعف کنند هشت گردد
مقسوم علیه بود انگه صد و ده را بر وی قسمت کنند
سیزده و سه ربع حاصل آید راس المال باشد
گوید که این جمله را سه کرت صدقه داد و بیست درم
باوی بماند راس المال او چند بوده باشد در مثال
عمل چنان بود که در پیش ذکر یافت الا آنست که چون
در تضعیف آخر عدد به صد و ده رسد بیست را که باوی
مانده بود بر وی افزاید صد و سی گردد از آنکه داده دارد
پس یکی را همچنان الست بند و سه بار مضاعف کنند
تا هشت شود و محفوظ را بر وی قسمت کنند شانزده
درم و ربعی بیرون آید راس المال بود و اگر گوید
که آن شخص که مال مجهول داشت بهر یکی درم دو درم
کرد که

سود کرد و ده درم بصدقه داد پس بهر یکدرم سه
سود کرد و بیست درم بصدقه داد بعد از آن بهر یکدرم
چهار درم سود کرد و سی درم بصدقه داد و با وی هیچ
نماند پس اصل المال او چند بوده باشد
آن بود که آن ده اول را که یکدرم دو درم سود کرد و سه
درم میشد بستانند و نگاه دارد و آن سه را که در کرت
سیم دو درم بهر یکدرم سه درم سود بود بستانند و یکی بر آن
افزاید چهار شود آن ده محفوظ را در وی ضرب کنند
چهل گردد پس بیست را که در کرت دویم بصدقه داد
بر وی افزاید شصت شود بعد از آن چهار را که در
نوبت سیم که بهر یکدرم سه درم سود میکرد بگیرد و یکی
را بر آن افزاید پنج گردد آنرا در شصت ضرب کنند
سیصد بود آن سی را که در نوبت سیم صدقه داد

دی افزاید سه صد و سی گردد محفوظ دار دلس
واحدی را که در راهی دو در هم سود میکرد دیگر دو در
ضرب کنند نه باشد پس در سه درمی که سه درم سود
میکرد انراد رچهار ضرب کنند دوازده گردد پس
از دوازده درمی چهار درم سود میکرد انراد ر
پنج ضرب کنند شصت شود ان جزو مقسوم علیه بود
انکه بهر یکدرم اول سود میکرد دیگری بران افزاید
سه شود ان یک اول در دی ضرب کنند سه باشد
بعد از ان ان سه درم را که در نوشته ده بهر
یکدرم سود میکرد یکی بر وافزاید چهار شود ان سه اول
را که از ضرب حاصل آمد در دی ضرب کنند دوازده
گردد پس آن چهار را که در کرت سیوم بهر یکدرم سود
میکرد یکی بر و افزاید پنج شود در دوازده ضرب کنند
لکن

سقطت بیرون آید جزو مقسوم علیه بود آنگه
پس آن را بروی قسمت کنند پنج و نیم خارج گردد و آن
للمال بود   اگر گویند که شخصی ده درم
داشت و بهر یک درم یک درم سود کرد و چیزی مجهول
بصدقه داد پس آنچه باقی ماند بهر یک درم یک درم سود
کرد و مثل این مجهول بصدقه داد و باوی هیچ نماند
رأس المال او چند باشد و چند صدقه داده باشد
آن بود که آن شی مجهول را که اول بصدقه
داد بران افزاید سه گردد انرا مضاعف کنید شش
شود پس شش کرت سیم را بران افزاید هفت
گردد جزو مقسوم علیه بود نگاه دارد پس رده
اول که یک درم یک درم سود میکرد بیست درم باشد
پس در بیست که یک درم یک درم سود میکرد چهل درم

و بعد از ان این جهل که یکدرم یکدرم سود
بیکر د هشتاد کردد و اگر از رباح بیش از سه گرت
باشد بر حسب آن عمل می کنند و عدد می افزاید
بعد از ان زشنا بر مقسوم علیه قسمت کنند
یازده درم و سه سبع خارج شود و این انست که بعد
داده باشد   و اگر گوید که ان شخص دو درم
داشت و بهر یکدرم یکدرم سود کرد و چیزی مجهول
بصدقه داد بعد از ان انچه باقی آمد بهر یکدرم دو درم
سود کرد و ضعف آن که اول صدقه کرد بصدقه
داد پس انچه باقی ماند بهر یکدرم سه درم سود کرد
و ضعف انچه در کرت ثانیه صدقه داد و هیچ باقی
نماند چند صدقه داده باشد نوبت اول طریق
ان بود که آن شی را که نوبت اول که بیکدرم یکدرم
بود بود

سود بود صدقه کرد بستاند آن یکدرم دو درم

کرد از بهر آنکه بنوبت دوم یکدرم دو درم سود کرد و انرا

در سه ضرب کند سه باشد پس آن دو شش باشد که بنوبت

دوم که یکدرم دو درم بود پس انرا صدقه داد باضافت

آن بر پنج شود این یکدرم سه درم سود کند و انرا

از بهر آنکه بنوبت سیم یکدرم سه درم سود بود پس

انرا در چهار ضرب کند بیست شود پس آن چهار بیست را

که بنوبت سیم که یکدرم سود کرد بصدقه داد باضافه

آن بر بیست و چهار شود این جزو مقسوم علیه بود

نگاه دارد پس آن ده را که اول با وی بود بشانزد

و چون درهمی یکدرم دو درم سود می کرد آنرا در سه ضرب کند

شصت شود پس در شصت چون درمی را سه درم سود

میکرد آنرا در چهار ضرب کند دویست و چهل گردد

برادر خرد و بقسوم علیکه بیست و چهار است قسمت
کنند ده خارج کرد داین مبلغ انست که اول بار صدقه
داده باشد وانکه دویم کرت صدقه داد بیست بود
که ضعف آنست وانکه سیوم کرت صدقه داد چهل
باشد که ضعف بیست بود   اگر گویند که آن
شخص که ده درم داشت و بهر یکدرم دو درم سود
کرد وازان چیزی مجهول بصدقه داد بعد ازان
بهر یکدرم سه درم سود کرد و ضعف انکه در کرت
اول بصدقه داد صدقه کرد پس بهر یکدرم چهار درم
سود کرد و ضعف انکه در نوبت دوم بصدقه داده
بود صدقه داد چون بسر دن آمد راس المالی کران ده
درم است باقی مانده بود باید که نوبت اول چند
صدقه داده باشد   آن بود که آن شش درم را که

الی الدرهم

اول صدقه کرد بستاند آن بهر یکدرم سه درم سود کند
از بهر انکه بعد از آن بهر یکدرم سه درم سود بود و آنرا
در چهار ضرب کنند چهار بود پس دو را که ضعف نشی
است که صدقه داد بران افزاید شش شود پس آن نیز
درمی چهار درم سود بود آنرا در ربع ضرب کنند سی شد
پس چهار را که ضعف آنست که در کرت دوم صدقه
داد بران افزاید سی و چهار کرد این جذر مقسوم علیه
بود انرا نگاه دارد پس ده را بستانند که بهر یکدرم دو
درم سود میکرد و انرا در سه ضرب کنند سی باشد پس
سی را که درمی سه درم سود میکرد در چهار ضرب کنند
صد و بیست بود درمی را چهار درم سود بود آنرا
در ربع ضرب کنند صد و بیست شش شود پس آن
ده را که باخر فاضل آمد و بادی بماند از ان نقصان

کند بالصد و نود برد پس آنرا در جزو مقسوم علیه که
سی و چهار است قسمت کند هفده درم و دوازده
جزو از سی و چهار جزو که آن یک درم بیرون آید این مبلغ
آنست که اول بار صدقه داد آنچه در نوبت دویم صدقه
داد سی و چهار درم باشد و بیست و چهار جزو از
جمله سی و چهار جزو که آن یکدرم بود و آنچه در نوبت سیم
صدقه داد شصت و نه درم باشد و چهارده جزو
از جمله سی و چهار جزو که آن یکدرم بود و علی هذا
القیاس والله اعلم
در زنی که سه شوهر کرده باشد و آن دو فصل است
در آنکه شخصی سؤال میکند که زنی سه شوهر
کرده و شوهر اول او را مهری معین داده و شوهر
دویم ضعف آن او را داده و شوهر سویم ضعف آنکه
شوهر دویم

شوهر دوم باو داده است و جمله انچه بوی داده اند
صد درم است هر یک از ایشان چند داده باشند
طریق آنست که بی سبب همیشه یکی فرا گیرند و اینرا
آن دانند که شوهر اول داده و بعد از آن ضعف آن
که داده است بستانند و اینرا آن دانند که شوهر ثانی داد
و بران افزاید سه شود پس ضعف دو که آن کم چهار است
بستانند و آن را آن دانند که شوهر ثالث داده و بران
افزاید هفت شود این جزء مقسوم علیه بود و انگاه
پس صد را بر هفت قسمت کنند هر یک را چهارده
درم و سبع و دو سبع بر سد این مبلغ آنست که شوهر
اول اورا داده و ضعف آن که دو چهار سبع است
شوهر ثانی داده باشد و ضعف انچه شوهر ثانی
داده که آن پنجاه و هفت درم و سبعی است شوهر

ثالث داده   اگر گویند که شوهر اول او را چیزی
داده است و شوهر دوم سه مثل آن داده و شوهر سیم
چهار مثل آن چه شوهر دوم داده بود بوی داده و جمله
ایشان دویست درم داده است هر یکی از ایشان
چند داده باشند طریق آن بود که می‌باید از بهر
شوهر اول همیشه یکی را فرا گیرد و از بهر شوهر دوم
هر که سه مثل آنست بران افزاید چهار شود و
از بهر شوهر سیوم چهار مثل آنکه شوهر دوم داده که
آن دوازده است بران افزاید   گرد این جمله
مقسوم علیه بود پس دویست را بروی قسمت کنند
هر یکی را دوازده و نصفی رسد این مبلغ آن بود که
شوهر اول او را داده بود پس این را در سه ضرب کنند
درم و نصفی گرد این آنست که شوهر دوم داده است

درم ا

در چهار ضرب کند گردد و این آن بود که شوهر
سیم داده باشد در آنکه شخصی
میگوید که شوهر اول چیزی داده است و شوهر دوم
ضعف آنکه شوهر اول داده بزیادتی پنج داده و
شوهر سیوم ضعف آنکه شوهر دوم داده بزیادتی
ده داده و جمله آن صد و پنجاه است هر یک ازاد
ایشان چند داده باشد آن بود که چون سی درم
از بهر شوهر اول هیئته یکی را فرا گیرد و از بهر شوهر دوم
ضعف آن که دو است بر آن افزاید شود و از
بهر شوهر سیوم ضعف آنکه شوهر دوم داد و آن چهار
است بر آن افزاید گردد و این جزو مقسوم علیه
گردد پس ه را که شوهر دوم بزیادتی ضعف بوی
داد فرا گیرد و ضعف آن که ده است بر آن افزاید

پس بران پانزده همچنین ده برافزاید بیست و پنج
شود از صد و پنجاه اسقاط کند نماند انرا
انرا بر جذر معقوم علیه قسمت کنند درم و شش
سبع درم بیرون آید این مبلغ انست که شوهر اول
داده است پس انرا مضاعف کنند و بر ضعف آن
پنج درم برافزاید چهل درم و پنج سبع درم شود آن
است که شوهر دوم داده است پس انرا مضاعف کنند
و ده بران افزاید درم و سبع کرده است
که شوهر سیوم داده است و هم چنین گویند
که شوهر اول بوی چیزی داد پس شوهر دوم سه مثل
انکه شوهر اول داد بزیادتی پنج درم بدو داد
پس شوهر سیوم چهار مثل انکه شوهر دوم داد بزیادتی
پنج درم بوی داد و آن جمله درم بود هر یک چند
داده باشند

داده باشند آن باشد که چون پس از بهر شوهر
اول همشیره یکی را فرا گیرد و سه را که مثل آنکه سه مثل
آن است از بهر شوهر دوم که سه مثل آن داد بران افزاید
چهار شود پس از بهر شوهر سیوم چهار مثل که شوهر
دوم داد و آن است بران افزاید گردد
این جزو مقسوم علیه بود بعد از آن درم که شوهر
دوم زیادت داد فرا گیرند و چهار مثل که است
بران افزاید شود پس آن که شوهر ثالث بزیادتی
بداد بران افزاید پانزده گردد و این را
اسقاط کند تا آنچه بماند بر جزو مقسوم علیه که
است قسمت کند درم و نصف و نصف شش یکی
برسد و این آنست که شوهر اول داده است از دست
کند و دو درم بران افزاید درم و پنج یکی و نصف

ثمنی حاصل آید این آنست که شوهر دو درم داده است
بعد از آن انزا در چهار ضرب کند و بیست بران افزاید
درم و شش ثمن درم گردد این آنست که شوهر
ثالث داده و الله اعلم بالصواب

در عشر و باج گرفتن و آن دو فصل است

در آنکه شخصی میگوید که عشاری دیدم که
باج می گرفت و بهر چهل درم یکدرم معین بود که
بستاند و بازرگانی ده جامه داشت عشار یکی ازو
وی بستد و چهار درم باوی رد کرد باید که معلوم
که قیمت جامه چند بوده ان بود که می بعدد آن
جامه را که عشار گرفت در چهل ضرب کند باشد
عدد اثنا عشر است از آن بیندازیم تا بماند این
جزو مقسوم علیه بود انزا نگاه دارد پس آن چهار

درم را

درم راکه رد کرد در ضرب کنند درم بود آنرا
بر سی که مقسوم علیه است قسمت کنند درم و دو
دانگ خارج گردد جامه باشد اگر خواهند که تحقیق آن
بکنند پنج و دو دانگ را در عدد اثواب ده گانه ضرب
کنند ده و دو دانگ بیرون آید نصیب عشار از آن
یکدرم و دو دانگ بود چون آنرا از قیمت جامه نقصان
کنند چهار درم ماند و همچنین می گوید که در این
باجگاه باز که ای دلیل تا جامه داشت و عشر ده هم بر
قرار چهل درم یکدرم حساب کرد و تا جامه از وی
بستد و درم بادی رد کرد باید که قیمت هر یک
جامه چند باشد آنست که بی سهم بر آن
قیاس عدد آن تا جامه را که عشر گرفت در چهل
ضرب کنند بود عدد بیست که آنه اثواب را از آن بیندازد

کماند این جزو معقوم علیه بود نگاه دارد بعد
ازان درم که اورد کرد در چهل ضرب کند
باشد بر صد قسمت کند درم و چهار خمس درم بیرون
آید قیمت هر یک از جامها باشد و اگر خواهد که ضرب
آن بکند بهای جامه را بست درم و چهار خمس است در
ضرب کند درم بیرون آید پس بهبیند که الف
عشر ازای چنداست و آن یکدرم و دو خمس درم باید
داد ناجامه گرفته است که قیمت آن درم و دو خمس
درم باید است آن یکدرم و دو خمس را که نصف اوست از
انجا وضع کند درم بماند که اورد کرده است تجربه
درست است وهمچنین بازرکانی دیگر
ناجامه داشت عشر مهر چهل درم یکدرم بادی
حساب کرد و ناجامه ازوی بستد و ده درم باقی

که عدد اثواب است

ادا
د

رد کرد باید که نصیب هر یکی از ان جامها چند باشد و
آن بود که می‌نسب چهار که عدد جامهاا نست
که عشر کرفت در ۴۵ ضرب کنند ۱۶۵ باشد عدد اثواب
را ازای اسقاط کنند ۱۳۵ شود جزو مقسوم علیه بود
پس آن ۱۵ درم راکه رد کرد در چهل ضرب کنند ۶۰۰
آید این را بر ۱۳۵ که مقسوم علیه است قسمت کنند
۴ درم و ده جزو از صد و سی جزو از درمی که ان بکرد
از سیزده جزو که درمی بود بیرون آید این بهای هر یکی
ازاین جامها بود و اگر خواهد که کز بهر آن بکند عدد
اثواب که ۳۵ است در ۴ درم و یک جزو از ۱۳
جزو که درمی بود ضرب کنند ۹۲ درم و چهار جزو از
سیزده جزو که درمی باشد بیرون آید پس نه بندند
که نصیب عشر ۲ درم و ۴ جزو از سیزده جزو از

درمی باید واد ۲عَ تا جامه گرفته است که نیب اوی ۱۲ درم

وچهار جزو از سیزده جزو از درمی بود چون او ۱۵

درم رد کرده باشد درست بود

در انکه آن شخص بگوید که بازرگانی ده تا جامه

داشت عُشر بر قرار چهل درم یکدرم باج او ای

حساب کرده یک تا جامه بستد و چند بهای جامه

باز رد کند کرد باید که بهای جامه چند بوده باشد

آنست که می سپ برقرار مقدم عدد آن یکتا

جامه را که عشر گرفت ۲ ده عَ درم که باج از آنی

اسقاط کند ۵ ۳عَ بماند آنرا مقوم علیه سازد بعد

از آن چند را در چهل ضرب کند چهل بیرون آید

بر مقوم علیه قسمت کند یکدرم و دو دانگ خارج

کرد این چند بهای جامه باشد آنرا در شکل خود

ضرب کند

ضرب کند یکدرم و ۲/۷ تسع بیرون آید این بهای جامه
بود و اگر خواهند که تجربه آن بکنند بهای جامه را در عدد
اثواب ده کانه ضرب کنند ۲۷ درم و هفت تسع درم بیرون
آید به بینند که نصیب عشار از آن چند است چهار
تسع باید و او جامه گرفته است که قیمت آن یکدرم و هفت
تسع است و یکدرم و سه تسع که عشر بهای جامه بود
رد کرده است پس تجربه درست است
و همچنین میگوید که عشار از بازرگانی دیگر که ۱۵
تا جامه داشت هم برقرار چهل درم یکدرم حساب کرد
و دو تا جامه او زدی بستد و چند بهای یکتا جامه
بازی رد کرد باید که قیمت هر یکتا جامه چند باشد
آن بود که عدد آن هر دو جامه که عشار گرفت
در ۴۰ درم که باج از آن میگیرد ضرب کنند ۸۰

بود عدد اثواب را از آنی اسقاط کند ۵ ماند درم باید
جزو مقسوم علیه بود نگه دارد پس آن چند را که باد
رد کرد در چهل ضرب کند ۲۶۰ بود پس آنرا بر ۷ که
جزو مقسوم علیه است قسمت کند ۳۷ و سبع بیرون
آید این چند بهای یک جامه باشد که اورد کرد
انرا در مثل خود ضرب کند دو سبع درم و دو سبع سبع درم
بیرون آید آنرا بهای هر یک جامه بود اگر خواهد که
تجربه کند عدد اثواب را که ۵ است در بهای
جامه که دو سبع درم و دو سبع سبع درم است و آن
شانزده جزو بود از جمله ۴۹ جزو که آن درهم باشد
ضرب کند ۸۰ جزو بود پس به بیند که نصیب عشر از
انجا چند است ۳۴ جزو باید و آن چهار سبع و شش سبع سبع درم
بود و او دو جامه کرفته است که قیمت آن چهار سبع

دارد

درم و چهار سبع سبع درم است و چهار سبع درم
که جذر بهای در یکت جامه بود در وکرده است پس
تجربه درست آید و علی هذا القیاس والله اعلم

در حوض وسواقی و آن سه فصل است

شخصی سؤال کرد که حوضی است
دارد سه نهر آب در روی میرود از این انهار یکی آن
است که اگر آب از ان بحوض میرود بیک روز
انرا پر آب کرداند و یکی آنرا بدو روز پر آب
کند و یکی انرا بسه روز پر آب کند و من بیک وقت
از هر سه نهر آب بان انداختم بگوید که بچند زمان
حوض پر آب گردد   طریق آن باشد که حوض
فرض نکه بنهار د طلب دارد که منقسم شود بریک
وبر دو و بر سه و آن ۶ بود پس آنرا بریک قسمت

کند ۶ خارج گردد و بر ۲ قسمت کند ۳ بیرون

آید و بر سه قسمت کند دو خارج گردد پس این

اقسام را همه جمع کند ۱۱ بود این جزو مقسوم علیه

بود بعد از آن شش را با بر یازده قسمت کند

شش جزو از یازده جزو از یکروز بیرون آید این

آن زمان است که حوض در آن پر آب گردد و

همچنین سؤال میکند که حوض است و از

نهر آب در آن پر و دیگری از آن نصف روزی

پر کند و دیگر آن ثلث روزی پر کند و یکی

دیگر آن ربع روزی پر کند حوض سکت و فت

از هر سه نهر آب در آن انداخته ام چند زمان پر

آب گردد آن باشد که می شب مخرجی

طلب دارد که آن را نصف و ثلث و ربع باشد

و آن



